

داستانِ ماشین تحریر

یک کتابفروش از خاطرات و قصه‌های راسته کتابفروش‌ها به ما می‌گوید

از ماشین تحریر هیچ وقت برای دکور کتابفروشی استفاده نکند. می‌گویم چرا. هیچ وقت هم به یک ماشین تحریر بدون استفاده و البته سالم خیره نشوید. می‌گویم چرا. هیچ وقت هم به مشتری‌ای که می‌آید می‌گوید این ماشین تحریر پشت ویترین کتابفروشی فروشی است جواب ندهید؛ نه بگویید «ها»، نه بگویید «نه». بگویید ها یک دردسر دارد بگویید نه یک دردسر دارد.



عکس: اینکا

می‌گویم چرا. هیچ وقت توی کتابفروشی بیکار ننشینید حتی زمانی که هیچ کاری ندارید مشتری ندارید حال و حوصله کتاب خواندن ندارید. سر خودتان را به کاری گرم کنید. اصلاً یک کتاب بردارید و به صفحاتش خیره شوید الکی یعنی دارید کتاب می‌خوانید. این

کار چند مزیت دارد. می‌گویم چرا. هیچ وقت به توهمات یک مشتری که از کتابی که خوانده و درش یک موجود عجیب زده بیرون در یک شب پاییزی و یا حتی زمستانی و یا حتی بهاری و یا حتی تابستانی اهمیت ندهید. از یک گوش بشنوید و از گوش دیگر به در کنید. می‌گویم چرا. هیچ وقت به حرف‌های مشتری‌های کتابفروشی گوش نکنید حالا می‌خواهد دو نفر یا بیشتر باشند که با هم حرف می‌زنند و یا یک نفر که با خودش یا اوهامش حرف می‌زند. می‌گویم چرا. هیچ وقت به هیچ چیز در کتابفروشی فکر نکنید. حتماً می‌پرسید مگر می‌شود به هیچ چیز فکر نکنید.

می‌گویم بله هیچ فکر کنید خود هیچ کلی ماجرا دارد که به هیچ چیز ربط ندارد.

می‌گویم چرا. من نشسته بودم توی کتابفروشی و طبق معمول روی کاناپه سبز خوش رنگ و خوش نشین که دختری آمد داخل کتابفروشی و یک راست رفت سراغ ماشین تحریر پشت ویترین که برای نمایش است و دکور و تزئین ویترین و فروشی هم نیست. با انگشتان ظریف و به دقت لاک زده‌اش روی دکمه‌های ماشین تحریر زد و انگار چیزی داشت تایپ می‌کرد گفت: فروشی است. گفتم تخیر فروشی نیست. گفت از کجا خریدید. از جایی نخریده بودم.

یک شب زمستانی وقتی داشتم کتابفروشی را می‌بستم مردی که چهره‌اش تکیده بود و از توی جعبه مشکی این ماشین تحریر را در آورد و گفت از من بخریذ خیلی ارزان می‌دهم. درست مانند آن مرد

داستان کتاب شنی بورخس. ارزان می‌داد و خریدم. از آن وقت گذاشتمش پشت ویترین. به دختر گفتم از یک پیرمرد دستفروش خریدم. خندید و آمد طرفم. بالای سرم ایستاد گفت اگر بگویم آن پیرمرد من بودم باورت می‌شود.

فکر کردم دارد هذیان می‌گوید چون نگاهش به دیوار قرمز سمت راست بود و زیر لب آرام زمزمه کرد. گفتم محال است. باز رفت سراغ ماشین تحریر و آن را از روی میز گرد چوبی برداشت و بغل کرد و مثل نوزادی توی بغلش تکان داد. زیر لب برایش لالایی خواند. من همین جور خیره بهش نگاه می‌کردم. آنقدر غرق این لذت دیداری شدم که گفتم تو همان پیرمرد هستی چون او هم وقتی ماشین تایپ رو بهم فروخت همین کار را کرد.

ولی او انگار اصلاً نشنید. ماشین تایپ را گذاشت سر جایش و رفت از کتابفروشی بیرون. دویدم سمتش تا برسم به آستانه در و سر بچرخانم خیری از دختر نبود.

از آن روز تا حالا باید هر شب برای ماشین تحریر لالایی بخوانم و توی بغلم تکانش دهم اگر یک شب این‌کار را نکنم صبح که می‌آیم از دل و روده‌اش کلی آب خون بیرون ریخته. این را بگویم چون توضیحش را دادم.

پیرمرد گفت: این ماشین تایپ مال نویسنده‌ای بود که داشت داستان دختری را می‌نوشت که کشته شده بود اما خود نویسنده هم کشته شد. نمی‌گویم چرا.

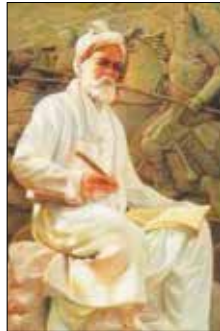
قصه بازور

در «تحشیه» یادداشت‌هایی در باب زبان، ادبیات و اسطوره‌های ایران را می‌خوانید که بد نیست درباره‌شان بدانید

شواهد چنان است که برخی جادوپزشکان (شمن‌ها) در حالت خلسه به کارهایی اعجاز‌گون دست می‌یازیده‌اند و یکی از مهم‌ترین و شناخته‌شده‌ترین آن‌ها این بوده است که سیلاب یا باد و توفان‌هایی به وجود می‌آوردند. در شاهنامه در داستان کاموس کشانی، سپاه ایران پیش از رسیدن رستم شکست‌های پی‌درپی سختی از تورانیان می‌خورد. در ابتدای داستان، شمنی به نام بازور که به گفته فردوسی از دانایان سپاه توران است، بر فراز کوه رفته و با جادوگری، برف و بوران سهمگینی را بر سر سپاه ایران فرودمی‌آورد...

تحشیه

سهند آقایی
پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی



شاهنامه ای متعلق به دوره ایلخانی

«ز ترکان یکی بود بازور نام
به افسون به هر جای گسترده کام
بیاموخته کزی و جادوی
بدانسته چینی و هم پهلوی»
میرچالباده می‌گوید: شمن‌مانند همه جادوگران قادر است معجزاتی از نوع معجزات مرطاضان، خواه بدوی یا مدرن انجام دهد اما علاوه بر این او هادی روح به دنیای مردگان است و ممکن است کاهن، عارف و شاعر نیز باشد.
«چنین گفت پیران به افسون‌پژوه
کز ایدر برو تا سر تیغ کوه



تصویری نمادین از شمن جادویی

چو بر نیزه بر دست‌هاشان فسرده
ز هر سو سپاه اندر آرنده گرد»
بازی، صحنه‌ای که در ابیات بالا توصیف می‌شود شبیه «دوزخ» در دین زردشت است؛ و تحمل سرما و ریخ تباهی، بهایی‌ست که پهلوانان سپاه ایران می‌پردازند.
«وزان پس بر آورد هومان غریو
یکی حمله آورد برسان دیو
بکشتند چندان از ایرانیان
که دریای خون شد همی در میان
در و دشت یکسر پر از برف و خون

سواران ایران فکنده‌نگون
ز کشته‌نبد جای گشتن به جنگ
ز برف و ز افکنده شد جای تنگ
سپه کشته بر دست شمشیر دست
به روی اندر افتاده برسان مست
نبد جای گردش بدان رزمگاه
شده دست لشکر ز سرما تپاه»

فردوسی در این‌جای داستان به اختلاف دینی و آیینی میان ایران و توران پرداخته است. ایرانیان توان جادوگری ندارند و دستشان از زال کوتاه‌اما به سوی آسمان بلند است:
«سپهدار و گردنکشان آن زمان / گرفتند زاری سوی آسمان
که‌ای برتر از دانش و هوش و رای
نه بر جای و نه زیر جای
همه بنده برگناه تویم / به بیچارگی دادخواه تویم
از افسون و از جادوی برتری / جهاندار و بر داوران داوری
تو باشی به بیچارگی دستگیر / توان‌تر از آتش و زمهریر
ازین سخت‌سرما تو فریادرس / نداریم جز تو کسی رابه‌کس»
و در نهایت مردی دانش‌پژوه جای بازور را به رهام می‌گوید. رهام به جنگ بازور می‌رود و به محض بریدن دست حریف، آسمان از باریدن بازمی‌ایستد و هوا چون قبل آرام می‌گیرد: «بیامد یکی مرد دانش‌پژوه / به رهام بنمود انگشت کوه
کجا جای بازور نسته‌بود / به افسون و تنبل بر آن کوه بود
زره‌دامنش را بزد بر کمر / پیاده بیامد بر آن کوه‌سر
چو جادو بدیدش بیامد به جنگ
عمودی ز یولاد چینی به جنگ
چو رهام نزدیک جادو رسید / سبک تیغ تیز از میان برکشید
بیگفتند دستش به شمشیر تیز
یکی باد برخاست چون رستخیز
ز روی هوا ابر تیره برد / فرود آمد از کوه رهام گرد
یکی دست بازور جادو به دست
به هامون شد و بارگی برنشست
هوا گشت از آن‌سان که از پیش بود
فرورنده خورشید و گردون گیود»

چهره هفته



رضا فکری
داستان‌نویس



زنه از آن زندان بیرون نیامد.
هنوز جنگ هشت ساله تمام نشده بود که صدرعاملی فیلم «پاییزان» را به ارکان رساند. فیلمی که همراه با موسیقی درخشان فریدون شهبازیان قصه مردی را واگو می‌کرد که

مرد دریایی؛ چهره روز سینمای جهان

محافظ آتلانتیس گیشه‌ها را قبضه می‌کند

فیلم هفته

وصال روحانی
منت‌رجم

«مرد دریایی» که جدیدترین فیلم کمیک بوکی دنیاست، با آغاز ارکان خبره‌کننده و ۹۳.۶ میلیون دلاری‌اش در چین طی هفته روبه‌پایان تبدیل به چهره روز سینمای جهان شده است. این در حالی است که نمایش این فیلم از امروز (پنجشنبه ۲۲ آذر) و فردا به ۴۰ کشور دیگر بسط می‌یابد اما کشور مبدأ و سازنده فیلم که امریکا باشد نمایش آن را زودتر از ۳ دی‌ماه شروع نخواهد کرد. «Aquaman» محصول مشترک استودیوی قدیمی برادران وارنر و شرکت دی‌سی کمیکز به حساب می‌آید که دومی همپا با مارول، خالق اصلی مشهورترین ابر قهرمانان خیالی داستان‌های مصور بوده است و به‌رغم عادت داشتن چینی‌ها به آغاز ارکان‌های غول‌آسایی از این دست برای فیلم‌های پرهزینه هالیوودی، این نکته که فیلم ۱۸۰ میلیون دلاری «مرد دریایی» این هفته ۸۵ درصد از کل پولسازی هنر سینما در کشور ۱.۴ میلیارد نفری چین و مبالغ جمع‌شده در گیشه‌ها رابه‌تنهایی تأمین و همه چیزها را قبضه کرد. از دستاوردهای تازه سینمایی تلقی می‌شود.

مرد دریایی با بازی جیسون موموا در نقش اصلی ششمین مرتب‌های را شکل می‌دهد که یکی از قهرمانان داستان‌های دی‌سی. کمیکز در قالب فیلم‌های بلند سینمایی به تصویر کشیده می‌شود و کارگردانی با جیمز وان مالزیایی تبار تبعه استرالیا و مقیم امریکا است که در سال‌های اخیر ساخت فیلم‌های متعدد از ژانرهای ترسناک و ماورایی و یکی از قسمت‌های مجموعه ۸ فیلم «سریع و خشمگین» را در کارنامه‌اش به ثبت رسانده و داستان‌پرداز ایلمه پراساس قصه‌های دی‌سی. کمیکز با دیوید لسللی جاسون مک گولد‌ریک و ویلی بیل بوده است. شاید حک شدن زمان دسامبر ۲۰۱۸ روی این فیلم خبر از تازه بودن روند تولید Aquaman بدهد اما تلاش‌ها برای تحقق این پروژه از ۲۰۰۴ شروع شد و طرح‌های متعددی در این راه ریخته و سپس لغو شد و طی همین مدت انواع قهرمانان خیالی دیگر کمیک استریپی حکومت‌های مالی فوق‌العاده‌ای را برای

پراید سفید، در روزی پاییزی که دل آسمان به غروب خوش بود و کمی نور لای ابر‌هایش مانده بود، تو جاده به جنوب می‌رفت و در قلاب شیشه عقب‌اش این جمله به چشم می‌خورد: «به یاد مادرم». رقتم تا برسم به پراید که جاده امان نداد، مردد با پراید و یاد مادرش به غروب و جنوب می‌رفت. تنها می‌رفت، نزدیک غروب می‌رفت، از دو به سه و چهار دنده عوض می‌کرد و می‌رفت، غمگین می‌رفت. یاد مادرش را برداشته بود و با خود به دورها می‌رفت. من پی راننده‌ای بودم که هر روز، هر دوشنبه‌ای که پاییز به ابرها و غروبش رنگ داده، رد جاده و جنوب را می‌گیرد و می‌رود، به شتاب و همراه شب می‌رود، به

بخت خویش لعنت می‌فرستد و می‌رود. همیشه می‌رود، به یاد مادرش می‌رود، تنها می‌رود، خط جاده را می‌گیرد و برای دل خودش می‌رود که جاده و تنهایی گاه بدجور توی هم گره می‌خورند. وقتی یاد مادرت در میان باشد و غمی که داشته‌ای با پاییز و ابر گره خورده باشد، دیگر دل و دستی برای ماندن باقی نمی‌ماند. به جاده می‌شوی تا یاد را با خود به دور ببری، بروی تا به جایی نرسی که خاطره همیشه در راه است، در مراجعه است. یاد است و یاد با خود خیلی چیزها می‌آورد و خیلی چیزها را می‌برد. گاه زندگی آدمی میان دو ییاد، تقسیم می‌شود. از خاطره‌ای به خاطره دیگر، زندگی سیلان پیدا می‌کند و در

چکامه



داوود پنهانی
داستان‌نویس



عکس: آرت لین

قالب

صبا موسوی
کارشناس هنر

بانویی نشسته بر بام هنر دنیا

مونالیزا؛ لبخندی میان حزن و آرامش

داستان از یک لبخند شروع شد. لبخندی که هم حزن و غم داشت هم رضایت و آرامش. علامت سؤالی که بسیاری از هنرشناسان و محققان را تا به امروز درگیر خود کرده، این لبخند، یکی از بزرگترین آثار هنری جهان به نام مونالیزا «لبخند ژوکوند» اثری همتای نقاش و هنرمند نابغه عصر طلایی رنسانس (نوزایی)، لئوناردو داوینچی است.

لئوناردو سفارش کشیدن مونالیزا را بین سال‌های ۱۵۰۳ تا ۱۵۰۶ میلادی در فلورانس گرفت اما هرگز آن را تحویل سفارش دهنده‌اش نداد. تابلویی که همیشه به همراه او بود و تا پایان عمرش که به فرانسه نقل مکان کرده بود، بر روی آن کار کرد.
نقاشی رنگ روغن مونالیزا روی چوب سپیدار در ابعاد ۵۳ در ۷۷ سانتی‌متر کشیده شده، داستان لبخند زنی فلورانسی است که مخاطب با دیدن آن نمی‌داند نقاش لحظه‌اندوه یا رضایتش را ثبت کرده است.

این امر به دلیل تکنیک سایه روشن خاص داوینچی در نقاشی‌هایش به نام «اسفوماتو» یا محو کاری

است که چهره زنی را با پشت زمینه طبیعی فلورانس در ترکیب بندی مثلث جا داده است. این اثر در موزه لوور پاریس نگهداری و جزو پربازدیدکننده‌ترین نقاشی‌های جهان محسوب می‌شود.
برای مونالیزا داستان‌های زیادی گفته شده که معروف‌ترین این روایت‌ها، تصویر معشوقه یا مادر ندیده داوینچی بوده، اما بر اساس اسناد بدست آمده توسط محققان، این تصویر متعلق به «لیزالد ژوکوند» سفارش دهنده و مدل اصلی تابلو است.
این تابلو آنقدر در دنیا معروف است که هنرمندان بسیاری دست به اقتباس از آن زده‌اند. از جمله مارسل دوشان فرانسوی با گذاشتن سیبیلی بر ژوکوند اثری دادانیستی (ضد هنری) خلق کرده که خود اثری تأثیرگذار و معروف شد.
مونالیزا در سال ۱۹۱۱ میلادی توسط کارمند موزه لوور دزدیده می‌شود، تا آن را به میهن اصلیش باز گرداند، دو سال پس از سرقت، تابلو در ایتالیا پیدا شد و این سرآغاز شهرت جهانی یک لبخند شد.